

گوهریابی در شاهنامه

فردوسی شاهنامه را تنها با واژه های پارسی، نمی سراید بلکه نخست بُن داده‌ها را در جویبار خرد می شوید و به زیور گوهر بار هنر می آرید.

شاهنامه‌ی فردوسی نه تنها خورشید آسمان هنر زیبا سرایان است بلکه پیام آور نیاکان ما، که چند هزار سال پیش می‌زیسته‌اند، می‌باشد. اندیشه، بینش، منش و فرهنگ پیشینیان در لابلای بُن داده‌ها (اسطوره‌ها)، داستانه‌ها، اندرژها و واژه‌های شاهنامه برجای مانده‌اند. پژوهشگران فرهنگی بر این باورند که فردوسی "خدای نامه" را در چشمه‌ی خرد و هنر خود پرورانده و آراسته است.

تو این را دروغ و فسانه‌مدان به یکسان روشن زمانه‌مدان
از هر چه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد

ما امروز نمی‌توانیم بیشتر گفتار شاهنامه را به درستی دریابیم چون پیوند اندیشه‌ی ما با نیاکانمان بارها پاره شده و باز یافتن این سررشته کاری بس دشوار است. برای نمونه:

"به نام خداوند جان و خرد" بیشتر گمان دارند که مفهوم این گفته را درک می‌کنند، در اندیشه‌ی خود "نام را با اسم"، "خداوند را با خالق"، "جان را با روح" و خرد را با عقل برابر می‌پندارند، از این گونه برداشت به الله می‌رسند. جای شگفتی هم نیست، مردمی که هزار و چهارصد سال به اسلام زدگی آلوده شده‌اند، نمی‌توانند به آسانی فرهنگ پیشین خود را بازشناسند، کسی که با فرهنگ ایرانی آشنا باشد از "نام خداوند جان و خرد" به خرد زاینده‌ی درون مردمان می‌رسد نه خدایی جدا و بریده از انسان.

درست است، بنایی که فردوسی آراسته است، نه در گذشت زمان، نه در خشم دشمنان، نه در چنگال اسلام زدگان، فرو می‌ریزد. حتا کوشش هزار ساله‌ی موربان‌های مودی هم نتوانستند به پایه‌های فرهنگی شاهنامه رخنه و آنها را خراب کنند. شاهنامه‌ی فردوسی گنجینه‌ی فرهنگی ایرانیان است، اگر هنوز بیشتر ایرانیان به ارزش این گنج پی‌نبرده‌اند از آن است که، گنج در ویرانه‌ی ایران زمین پنهان است، ازدهای هفت سر بر آن گماشته شده و مردم را از نزدیک شدن به آن می‌ترسند. این بی‌فرهنگها نه توانایی آنرا دارند که از ارزشهای درون این گنج سود ببرند و نه آنها را نابود سازند. اگر کسی از بی‌دانشی و کمبود شناخت از فرهنگ ایران، فردوسی را رمان نویس زمان خودش می‌نامد، می‌پندارد که خورشید را می‌توان با گل پنهان کرد. بهتر است که این کسان را در سوراخ تنگ دیدگاهشان تنها گذاشت، چرا که خردمند می‌گوید "شرح رخساره‌ی خورشید ز خفاش مپرس".

در اینجا اشاره می‌شود که، رومان تراوش اندیشه‌های نویسنده و برداشت او از جهان هستی، شاهنامه فلسفه و بینش فرهنگی ایرانیان در هزاره‌های پیش از فردوسی، است.

البته ارزشهای بُن داده‌ها، داستانه‌ها و واژه‌های درون شاهنامه را باید، فرهنگ شناسان پژوهشگر، سالها در آزادی، بررسی کنند تا بتوانند درهای این گنجها را بگشایند. در این نوشته کوشش می‌شود تنها ژرفای واژه‌ی "پیمان" را در فرهنگ ایران از راه شاهنامه بررسی کنیم. از آن رو واژه‌ی "پیمان" را برگزیدیم چون امروز هم آنرا با همان چم و اندیشه ولی با ارزشی دیگر به کار می‌بریم. شاید از راه شناخت این چکه بتوانیم دریای فراخکرت فرهنگ ایران را تصور کنیم. البته در این پژوهش نا بخردی کسی که شاهنامه را با رمان برابر بداند بر ما روشن می‌شود. در این جستاره بر آن نیستیم که به بی‌دانشی و ناآگاهی شرم نیازموده‌ای پردازیم ولی حافظ، از کسی که فردوسی را "رمان نویس" بنامد بسی رنجیده، و پیامی که در خور او است پیشاپیش به ما فرستاده است:

ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود می بری و زحمت ما می داری

واژه‌ی "پیمان" به شماری بسیار در شاهنامه بکار می‌رود، ما در این بررسی به گلچینی از آنها اشاره می‌کنیم. در داستان ضحاک، شاهنامه نشان می‌دهد که ابلیس نخست از ضحاک پیمان می‌گیرد و سپس او را همیاری می‌کند.

بدو گفت پیمانت خواهم نخست پس آنگه سخن برگشایم درست

پس از پیمان کردن ضحاک، ابلیس از او می‌خواهد تا پدر خودش را بکشد. ضحاک، با همه‌ی بدخویی و بدمنشی، این کار را سزاوار نمی‌داند. ابلیس پیمان او را گوشزد می‌کند:

بدو گفت گر بگذری زین سخن بتابی ز سوگند و پیمان من
بماند به گردنت سوگند و بند شوی خوار و مانند پدرت ارجمند

می‌بینیم که در فرهنگ ایران "پیمان" چون بندی است سخت که انسان را به سخنش پیوند می‌زند. "پیمان کردن" در فرهنگ ایران ساختار سامان شهروندی است. پیمان ستودن از جوانمردی و پیمان شکستن از ناجوانمردی است.

می‌بینیم که نخست ضحاک با ابلیس **پیمان** می‌کند که او را فرمانبردار است و سپس ابلیس راه پادشاهی او را هموار می‌سازد.

اگر همچنین نیز پیمان کنی جهان سر به سر پادشاهی تراست
نپیچی ز گفتار و فرمان کنی
دد و مردم و مرغ و ماهی تراست

این بُن داده‌ها، که ما تنها یک واژه را از آنها برگزیدیم، بینش فرهنگی مردمان و نشان دهنده‌ی روند سامانهای اجتماع در ایران زمین هستند. این داستانها تاریخ نیستند که در هر زمانی با دروغهای قدرت و رزان نگاشته یا در خشم آنها نابود و دگرگون شده باشند. این داستانها فلسفه و بینش نیاکان ما از زندگی هستند که در زیر هزاران سال ستم زور و رزان و ترس نابردان پنهان مانده‌اند. ما نه تنها از اندیشه‌ی نیاکان خود بلکه از گویش آنها هم بی‌بهره ماندیم. آیا این ننگ نیست که ما باید اندیشه‌ی بزرگان و گفتار خود را در کاستی فراوان با حروف عربی بخوانیم و بنویسیم.

بعد از هجوم تازیان، ایرانیان نمی‌توانستند باور کنند که در بند مردمانی گرفتار آمده‌اند که دروغ و نیرنگ ساختار شریعت آنها است. ایرانیان که با شمشیر مجاهدین اسلام سرکوب شده بودند، تازیان را خشم آور و ستمکار می‌دانستند ولی از **پیمان** شکنی آنها بیشتر در هراس بودند. فردوسی منش تازیان را بدین گونه نکوهش می‌کند:

ز پیمان بگردند و از راستی گرامی شود کژی و کاستی

زرتشت پژدو در **پیمان** شکنی تازیان چنین سرده است:

چو باشند بی دین و بی زینهار ز پیمان شکستن ندارند عار

بهرتر است که از نام و ننگ بگذریم و نخست به ارزشی که واژه‌ی "**پیمان**" در فرهنگ ایران داشته بپردازیم.

ضحاک از بیم فریدون به چاره جویی می‌پردازد، رایزنان را گرد هم می‌آورد تا منشوری را، که تنها نیکی در آن نمایان باشد، بنویسند و راهی را برای یافتن فریدون پیدا کنند. البته همگی که در آن نشست بودند از ترس با ضحاک هم **پیمان** می‌شوند. در این هنگام کاوه آهنگر با هیاهو و پرخاش به ایوان ضحاک وارد می‌شود و آزادی فرزندش را می‌خواهد. ضحاک فرزند او را پس می‌دهد و می‌خواهد که بر نوشته‌ی رایزنها گواهی دهد. کاوه خروشان ضحاک و هم **پیمان** هایش را سرزنش و با پرسش ایوان را ترک می‌کند. (در اینجا اگر پادشاهی ضحاک را با حکومت ولایت فقیه بسنجیم، می‌بینیم که، در دوران ضحاک، کاوه می‌تواند به آزادی سخن بگوید و زنده کاخ ستم را ترک کند) همدستان ضحاک از رفتارش در مورد کاوه در شگفت می‌مانند و از او می‌پرسند، چرا با وجود اینکه ما در **پیمان** تو گرفتار هستیم، در برابر کاوه آهنگر ایستادگی نشان ندادی؟

همی محضر ما به پیمان تو بدر نپیچد ز فرمان تو

در این فلسفه می‌بینیم حتی کسانی که با ستمکار همدست شده بودند از **پیمان** شکستن دوری می‌جستند. این فلسفه نشان می‌دهد که نه تنها کاوه آهنگر گواهی و **پیمان** خود را پر ارزش می‌دانست بلکه مردمان ستمکار هم از **پیمان** شکنی ننگ داشتند.

اگر در بُن داده‌های دیگر شاهنامه، فریدون، ایرج، سام، زال، قباد و ...، که پس از داستان ضحاک می‌آیند بنگریم، می‌بینیم که هرگاه واژه‌ی "**پیمان**" به کار برده شده، باهمان پیمانه‌ای برداشتند که در فرهنگ ایران اندازه‌مند است. برای نمونه، هنگامی که افراسیاب از چنگ رستم می‌گریزد، به اینگونه پدرش را سرزنش می‌کند:

بدو گفت کای نامبردار شاه ترا بود ازین جنگ جستن گناه

یکی آنک پیمان شکستن ز شاه بزرگان پیشین ندیند راه

از هر دیدگاه که بنگریم آشکار است که در فرهنگ ایران نه "**پیمان**" به این سستی و نه "**پیمان** شکنی" به این نرمی بوده که ما امروز از آن واژه برداشت می‌کنیم. بیشتر ما ایرانیان در سخنان روزانه، با مردمی که برخورد داریم، همکاران، دوستان، خویشان، پیمانهایی می‌نهمیم که در جان ما چندان وزنی ندارند حتی گاهی آنها را فراموش می‌کنیم. برای نمونه: نه ما در زمان **پیمان** شده به مهمانی دوستان می‌رسیم و نه دوستان بر اساس **پیمان** مهمانی را آغاز می‌کنند. نه ما و نه هنرمند ایرانی ارزش چندان به **پیمانی** که در آگهی گفته شده می‌گذاریم. هم کارفرما و هم کارمند از **پیمان** شکنی یکدیگر رنج می‌برند اما کمتر در اندیشه‌ی وفاداری به **پیمان** خود هستند. "**پیمان** شکنی" آن اندازه هم در زندگی ما زشت نیست چون برای ما عادت یا سنت شده است. گاهی هم پیش می‌آید با وجود **پیمان** شکنی خود از دیگران امید **پیمان** نگری داریم. حتی گاهی پدر و مادری از **پیمان** شکنی فرزندشان آنگونه به خروش می‌آیند که گویی خود وفادار **پیمان** هستند (که مثلاً، چرا با وجود "**پیمان**" بستن، دوباره سیگار کشیده است). این

پدر و مادر هیچگاه از خود نمی‌پرسند که فرزند ما از کی و از کجا بایستی **پیمان** نگری را یاد گرفته باشد؟ از این در خود نگری بگذریم و بپردازیم به بررسی ارزش واژه‌ی "**پیمان**" شاهنامه.

ارزش واژه‌ی "**پیمان**" در داستان سیاوش بسانی سنگین است که گاهی ایرانیان امروز آن نهاد را نمی‌پذیرند و کردار سیاوش را تنها برای دلاور پروری در داستان می‌دانند. ولی اگر در کنار سروش، که جان هر ایرانی را می‌نوازد، به داستان سیاوش گوش فرا دهیم، شاید ارزشهایی را بیابیم که در جهان امروز یافت نمی‌شوند. سیاوش در هنگام پیروزی و نیرومندی، بعد از رایزنی فراوان با رستم و سپهبدان، پیشنهاد آشتی افراسیاب را از راه خرد و جوانمردی به آن گونه می‌پذیرد که هیچ‌گاه به سرزمین و مردم ایران آسیبی نرسد. سیاوش آسایش مردم را در دوستی با افراسیاب، ولی پدرش کیکاووس آنرا در نابودی دشمن می‌دیده است. این است که کیکاووس **پیمان** سیاوش و اندرزه‌های رستم را رد می‌کند. ارزشی که در این داستان نهفته است، شاید هم برای مردم جهان کم بها جلوه کند، در ژرفنای اندیشه‌ی ایرانیان از اهمیتی بس بزرگ بر خوردار بوده است. "**پیمان** شکستن" در اندیشه‌ی جوانمردان وارد نمی‌شده، جای اندوه و شرمندگی است، که امروز مردم جهان تنها از ترس مجازات به **پیمان** خود سر می‌نهند.

ببینیم که فردوسی فلسفه‌ی فرهنگ ایران را در مورد "**پیمان**" از زبان رستم چگونه می‌سراید.

| | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| گر افراسیاب این سخنها که گفت | به پیمان شکستن بخواد نهفت |
| هم از جنگ جستن نگشتیم سیر | بجایست شمشیر و چنگال شیر |
| ز فرزند پیمان شکستن مخواه | مکن آنچه اندر خورد با کلاه |
| نهانی چرا گفت باید سخن | سیاوش ز پیمان نگرده ز بن |

برای رستم هیچ جای تردید نیست که سیاوش هرگز **پیمان** شکنی نمی‌کند. رستم سیاوش را با نهاد جوانمردی و منش پهلوانی پرورانده و می‌داند که سیاوش در چه مشکلی گرفتار خواهد شد.

پیمان شکنی در اندیشه‌ی سیاوش راه ندارد و او سر پیچی از فرمان پدر را، که شاه هم هست، شایسته‌ی منش پهلوانی نمی‌داند. این است که از افراسیاب پوزش، و اجازه می‌خواهد که از کشور او بگذرد. برای سیاوش گذشتن از کشور دشمن درد ناکتر از گذشتن از آتش است. چون او بر این باور است که آتش جان بخش و پیوند تضادهاست، او آتش را می‌ستاید و به داوری می‌پذیرد. ولی افراسیاب دشمن کینه توزی است و پناه بردن به دشمن را نابخردی می‌داند

این داستانها بُن داده‌های دانش اندیشمندان هستند ولی نه آنند که هر کوراندیشی بتواند بینش خود را از دانه‌های درون آنها آبستن و بارور کند. داستانهای شاهنامه بینش فلسفه‌ی و ارزشهای نیاکان ما هستند. ارزش واژه‌ی "**پیمان**" را می‌توان از بخشها و شاخه‌های برآمده از این واژه در یافت. برای نمونه: **پی-مانه، پی-مودن**، واژه‌هایی که با اندازه‌ی سنجش برخورد دارند. همین خود شاهنامه **پیمان** ایست برای رساندن اندیشه و ارزشهای نیاکان به فرزندانگان. امروز در سامان مردم جهان ارزش فرهنگی "**پیمان**" گم شده است و همین کاستی زندگی را بر آنها تنگ و دشوارتر کرده است. نه تنها کسان، دوستان و خویشان بالاخره همگان سخنها و **پیمانهای** یکدیگر را باور ندارند بلکه از میان کشورهای جهان ارزش فرهنگی "**پیمان**" ناپدید است. تنها این نیست که حکومت‌های جهان بدون شرم به **پیمان** شکنی کارگردند و **پیمان** یکدیگر را باور ندارند بلکه این است که **پیمان** بستن برای آنها از بیخ و بُن بی‌ارزش است. برای نمونه:

اگر برخی از **پیمانها** و کردار کشورهای جهان را، در مورد نابود ساختن جنگ افزارهای جانگداز، بیاد آوریم، پندار سبک حکومتها را از "**پیمان**" و شرم نداشتن آنها را از **پیمان** شکنی آشکارا می‌بینیم. اینکه از **پیمان** شکنی شرمی نیست در **پیمانهای** مملکتهای عربی به خوبی روشن است. مملکت کویت و حتا عربستان سعودی هم در کنار عربهای دیگر، پیش از سرنگونی صدام حسین، با هم **پیمان** می‌بندند که هیچ‌گاه از سرزمین آنها به عراق حمله نخواهد شد. همزمان با این جلسه‌ی عربی، امریکا در این دو مملکت سرگرم فراهم کردن حمله به عراق بود و هیچ یک از این عربها تضادی را در **پیمان** خود و حمله‌ی امریکا از آن بلاد اسلامی نمی‌بینند. نمونه‌های زیادی هم از این **پیمانهای** پوچ، از سوی متولیان اسلامی، در کشور خودمان بسته می‌شوند که نه تنها آخوندهای اسلام، که نیرنگ و فریب کاری را جایز می‌دانند، بلکه فریاد رسان حقوق بشر هم به پوچی این **پیمانها** نگاه می‌کنند. کسی از این **پیمان** کنندگان نمی‌پرسد که چگونه می‌توان از کسانی، که با افتخار اسلامی انسانی را سنگسار می‌کنند، خواست تا از آزار و شکنجه‌ی زندانیها دست بردارد؟

چگونه از این مسلمانان، که حقوق اجتماعی مردم را نسبت به ایمان آنها به اسلام می‌دانند، می‌توان خواست که حقوق زن و مرد را برابر بگذارند. مگر این **پیمان** گذاران کور و کر هستند و نمی‌دانند که در کشور ایران حتی مردهای نامسلمان با مردهای مسلمان برابر نیستند. در حکومت ولایت فقیه حتی مردهای مسلمان هم تاریک، صغیر، نادان به شمار می‌آیند و باید با چوب امامان عالم رانده شوند. مگر نمی‌شنوند که خادم خلیفه فقیه، که به شیوه‌ی مردم فریبی او را رئیس جمهور می‌نامند، به کاستی عقل خود و بی‌خردی مسلمانان ایمان دارد و فقیه‌ی را شایسته‌ی چوپانی بر خود و مسلمانان می‌داند. آری، کسی که به **پیمان** شکنی خو گرفته است نه توانایی آنرا دارد که ارزش **پیمان** داشتن را درک کند و نه می‌تواند **پیمان** شکنی دیگران را ببیند.

به جز این چگونه روشنفکرانی می‌توانند با چنین کسانی، که هزار و چهارصد سال به **پیمان** شکنی می‌غزند، هم **پیمان** شوند و با ساده لوحی و خوشفریبی خود خوشباوران دیگر را بفریبند.

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت باز تاب از دیدگاه خوانندگان: